



چرا با وجود تملق‌های غرب درباره گورباچف، آخرین رهبر شوروی، در خود روسیه آندوه چندانی نسبت به مرگ او دیده نمی‌شود؟

ننگی بر گوری



سیاسی علیه مسکو شده است.
جوبایدن،رئیس‌جمهور سالخورده آمریکا که از بسیاری جهات با پیرمردهای مردنی پوپلنتیوری شوروی نظیر برژنف، آندروپوف و چرنینکو مقایسه می‌شود، تنها سیاستمدار غرب است که در دوران جنگ سرد نیز به قدرت متصل بود. او به عنوان یک سناتور رده بالای دموکرات اما همراه با سیاست‌های دولت‌های جمهوری‌خواه ریگان و بوش، چند باری گوربی را در دوره رهبری‌اش در کرملین و کاخ سفید واکنش نسبتا سردی داشت.

خطاب به دختر گوربی و دیگر بازماندگان فرستاد: «میخائیل گورباچف سیاستمدار و دولتمردی بود که تأثیر عمیقی بر روند تاریخ جهان گذاشت. او عمیقاً درک می‌کرد اصلاحات لازم است و به دنبال ارائه راه‌حل‌هایی برای مشکلات میرم بود.»

پوتین همچنین به بهانه ماموریت کاری در مراسم یادبود گورباچف که شنبه ۲ هفته پیش در نهایت سردی در تالار خانه اتحادیه‌ها در مسکو تنها با حضور چند صد نفر از جمعیت ۲۰ میلیون نفری پایتخت برگزار شد نیز شرکت نکرد و تنها یک روز جلوتر در کنار تابوت او دسته گلی گذاشت.

رسانه‌های غربی این واکنش سرد پوتین را یک بار دیگر به تمایل به بازآفرینی اتحاد جماهیر شوروی و جاه‌طلبی‌های امپراتوری متهم کردند. این در حالی است که حلقه اطرافیان کرملین، جسد گورباچف را با ملامت بدرقه کردند.

«یومتری پستکوف» سخنگوی کرملین حتی در این راه به یک لطیفه معروف روسی متوسل شد و در توثیتی به نقل از یک کارشناس علوم سیاسی آمریکایی نوشت: «گر از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پشیمان نباشید، قلب ندارید اما اگر بخواهید آن را بازسازی کنید، مغز ندارید.»

شبیکه آر تی در گزارشی ناظر به استقبال بسیار سرد روس‌ها از مراسم خداحافظی با گورباچف در مسکو و حتی تشییع بسیار سرد او در زادگاهش استاوروپول به ریشه‌یابی

ایوان کولاکوف: گورباچف

در لحظه مرگش باارزیابی

منفی تری از سوی جامعه

روسیه در مقایسه بالحظه

فروپاشی مواجهه بوده‌است

بویژه در میان افراد بالای

۴۰ سال که از فروپاشی

شوروی جان سالم به در

برندد اماشاه‌رودندهایی

قهقراپی بودند که در

کشور شان در جریان بود



شروین طاهری: غربی‌ها حق دارند پس از مرگ میخائیل گورباچف اینطور عاشقانه برای او دل‌تنگی کنند، چون حالا دیگر خبری از ماه عسل با روس‌ها نیست و جایش را وحشت انتقام ولادیمیر پوتین از خیانت غرب در رابطه با شرق گرفته است. او در حالی در نقش تزار جدید قدرت را در کرمین تنها با یک واسطه – بوریس یلتسین – از آخرین رهبر شوروی به ارث برده که هرگز فریب میراث «گوربی ابله» را نخورده و بر عکس با درس گرفتن از آن نادرگادی لیبرال اسلافش، به دنبال تغییر مسیر تاریخ است. حسرت تاریخی غرب این است که در اردوی رقیب، یک مرد بازنده زیر خاک می‌رود، حال آنکه یک مرد برنده آماده به توپره کشیدن خاک اروپاست.

با همه سر و صدایی که در غرب برای وداع با گورباچف به راه انداختند اما مرگ یک نظریه‌پرداز پیر تمام شده و همیشه بیمار در ۹۱ سالگی، آخرین چیزی است که این روزها اکثریت جامعه روسیه بدان اهمیت می‌دهند. پوتین هم این شنبه با وجود رابطه دوستانه شخصی‌اش با او، دموکراسی را با عدم حضور در مراسم تدفین گوربی به نمایش گذاشت که ۳ روز جلوتر در پیام تسلیت دیرهنگام خود از تمجید او خودداری کرده بود. رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه در متن تلگرام به مناسبت درگذشت نخستین و آخرین رئیس‌جمهور اتحاد جماهیر شوروی، از موضع یک شاهد تاریخی بی‌طرف او را «سیاستمداری در دوره بسیار پیچیده و همراه با چالش‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی» خواند که «تأثیر زیادی نیز بر روند تحولات جهان داشته است.»

بی‌تفاوتی آمیخته با دلخوری و حتی گاه همراه با نفرت روس‌ها نسبت به سرنوشته گورباچف، از همان صبح چهارشنبه که شبکه‌های خبری خبر مرگ او را اعلام کردند، مشخص شد و تمجید سران پیشین و فعلی غرب فقط خاری در چشم آنها بود.

نخستین و تنها رهبر شوروی بود که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ متولد شده بود و به آخرین آنها نیز تبدیل شد. طبیعتاً سن گورباچف و نسلی که از آن برخاسته بود، چه برای خودش و چه برای بلوک شرق تعیین‌کننده بود. او جزو نخستین افراد از نسل جوانی نخبه ار تقابفته در چارچوب کومسومولسک (شاخه جوانان حزب مرکزی کمونیست) بود که از دهه ۱۹۶۰ طی فرآیند انحطاط ایدئولوژی کمونیسم، توسط هیات حاکمه به آغوش غرب فرستاده شدند. هیچ اطلاعات دقیقی در دست نیست که کدام یک از مدیران و نخبگان این نسل شوروی تا دهه ۱۹۸۰ در مراکز مخفی تربیت تکنوکرات‌ها و برلین تحت آموزش اساتید غربی سرایه‌داری قرار گرفتند.

این تکنوکرات‌ها بازگشند تا بتدریج پست‌های مدیریتی حساس روسیه و دیگر جماهیر اقماری‌اش را از کمونیست‌های انقلابی که به کهنگی و ناکارآمدی متهم می‌شدند، تحویل بگیرند و اینگونه پروژه تحول درون‌ساختاری یوری آندروپوف

گورباچوفویا؛ چرا روس‌ها هرگز او را نمی‌بخشند؟



ساختاری بدتر شد. معدود روشنفکران ستایشگر او هنوز سعی در توجیه اصل اصلاحات دارند و می‌گویند او افراد اشتباهی را برای ماموریت خلیرش انتخاب کرد. در نهایت از سال ۱۹۸۸ به بعد با آنکه ظاهراً بلوک شرق در حال حل تمام مشکلات عظیم خود با غرب بود، از حل مشکلات داخلی که هر روز بزرگ‌تر می‌شدند عاجز مانده بود. گورباچف حتی با تحویل گرفتن مقام صدر هیات حاکمه از گرومیکو و بعدتر تکیه زدن بر نخستین کرسی ریاست‌جمهوری تاریخ شوروی نیز نتوانست جلوی سقوط کامیون بزرگ از کنترل خارج شده به ته دره را بگیرد.

طرف ۶ سال تکیه زدن بر بالاترین کرسی‌های قدرت، این سیاستمدار به اصطلاح اصلاح‌طلب، نه تنها تغییر مثبتی در فساد سیاسی و انسداد اجتماعی شوروی ایجاد نکرد، بلکه خود در گرداب خودساخته‌اش گم شد. «الکساندر بانوف» دانشیار گروه تاریخ و نظریه سیاسی دانشکده دانشگاه دولتی لومونسوف مسکو، حسرت روس‌ها

عقونتشان به پایتخت‌های محلی سرایت کرده و هر کدام در قلمروی کوچک‌تر خود همان راه پولیتبوری شوروی را با ایجاد انحصارهای بزرگ دنبال کردند.

در اغلب این جمهوری‌ها طبقه حاکمه و الیگارش‌ها بازمانده همان طبقه حاکم و املازین شوروی را بازتاب داده‌است. در طبقه «نومن کلاتورا»ی دوره شوروی محسوب می‌شوند یا اینکه از رانت‌های اطلاعاتی حلقه «کاگب» در روزهای فروپاشی به‌رممند شده‌اند.

سیاستمداری جوان و نوگرا که توسط «کاگب» در دوران ۱۵ ساله سلطه‌ی بی‌چون و چرای آندروف برکشیده و به هیات مرکزی حزب کمونیست راه یافته بود، در نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ که پیرمردهای سران سالمندان -لقبی که مردم به هیات حاکمه وقت شوروی داده بودند- یکی پس از دیگری به دعوت عزرائیل برای نشسته بر کرسی صدر و سپس مرگ پاسخ مثبت می‌دادند، یک موهبت برای حفظ آینده نظام کمونیستی محسوب می‌شد. او در ابتدا بسیار محبوب بود و مردم هم برای بهبود زندگی‌شان به او دل بسته بودند. چطور می‌شد از او حمایت نکرد؟

البته گوربی خوش‌بوش و خوش‌صحت و خوش‌خنده به فاصله کوتاهی پس از رسیدن به سمت دبیر کلی حزب مرکزی کمونیست (روسیه) که بالاترین سمت سیاسی اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد، بخشی از امیدهایی را که به کام جلب شده بود ناهیم کرده؛ زمانی که نتوانست سمت صدر هیات‌رئیس‌ه شورای عالی شوروی یا همان ریاست دولت و عالی‌ترین مقام اجرایی کشور را از آخرین بازمانده پیرمردها، آندره گرومیکو بگیرد. با این حال هر چه اصلاحات مورد ادعای او پیش رفت، جامعه بیشتر متوجه یک اتفاق غیر عادی می‌شد. در واقع این سیاست گلاسنوست –گشایش سیاسی و اطلاع‌رسانی– بود که بر اسر حیاتی‌تر یعنی پرسترویکا –بازسازی کشور– پیشی می‌گرفت. نتیجه طبیعی این وضع، دامن زدن به هرج‌ومرج از بالا بود.

خیلی زود پستیبنایی عمومی با ناامیدی جایگزین شد. پرسترویکا که توسط گورباچف آغاز شد، امید به زندگی بهتر را توجیه نکرد، بر عکس، اوضاع اقتصادی و فساد

مهدی توفی: از نگاه نخبگان روس، گویی گورباچف در زمین

زدن نظام تعمد داشته است. پروادا در گزارشی با عنوان «میخائیل گورباچف؛ دوران فرصت‌های از دست رفته»، خشم طبقه نخبه روس از عملکرد گورباچف و آپاراتیچک‌های اواده و اصلاح‌طلبان ورشکسته دوره شوروی را بازتاب داده‌است. در ابتدای این گزارش آمده «میخائیل سر گیویچ» – یا میخائیل فرزند سر گیویوچ، به سبکی که روس‌ها عنوان اشخاص مهم را برمی‌شمرند- در حقیقت تنها طرف یک سال و نیم آخر جماهیر شوروی را از داخل دچار فروپاشی کرد چرا که او از سال ۱۹۸۵ تا سال ۱۹۸۹ یعنی در دوره یک سال و نیمه آخر دوران ریاست‌جمهوری‌اش، تنها دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه بود؛ بالاترین پست حزب فقط در جمهوری روسیه و نه در کل نظام شوروی که شامل ۱۵ جمهوری دیگر هم می‌شد.

در حالی که تقریباً تمام روایت غربی‌ها از گورباچف تعارفی و منطبق بر منافع عظیمی است که آنها از خوش خدمتی او به ایجاد جهان تک‌قطبی به دست آورده‌اند، آنچه در رسانه‌های‌شان بازتابی ندارد، صدای خود مردم روسیه و حتی جمهوری‌های جدا شده‌است. در قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، اوکراین، مولداوی و بلاروس، نگاه منفی مردمی که یک‌شبه حداقل‌های شغلی، معیشتی، تحصیلی، درمانی و آرامش خاطر امنیتی خود در قلمروی یک نظام متحد را – که با همه عیب‌ها و رویکرد امپریالیستی‌اش نسبت به خارج، در داخل معتقد به عدالت اجتماعی بود – از دست دادند، اصطلاحاً تحت عنوان «گورباچوفویا» –گورباچفهراسی– در جامعه‌شناسی نوین اوراسیا طبقه‌بندی می‌شود. شاید فقط در ۳ جمهوری کوچک بالتیکی، آن هم به خاطر حمایت اقتصادی عمده‌انه اتحادیه اروپایی و آمریکا بود که وضع اکثریت جامعه پس از فروپاشی بدتر نند.

«گورباچوفویا» به نوعی به حاکمیت‌های عمدتا غیردموکراتیک امروز جمهوری‌های استقلال‌یافته نیز تعمیم می‌یابد. اغلب مردم معتقدند این حکومت‌های محلی پسمانده همان تیم اصلاح‌طلب گورباچف در مسکو بودند که